



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در این بود که آیا در مواردی که تعلم علمی حرام است و چه به عنوان اولی، چه به عنوان ثانوی اشکال شرعی دارد -طبق مباحثی که در بحث‌های قبل عرض کردیم- تعلیم آن‌هم همان حکم را دارد یا نه؟ حکم تحریم از تعلم و علم به تعلیم سرایت می‌کند یا نه؟ چند مقدمه ذکر کردیم و گفتیم ابتدا بحث تحریم می‌کنیم بعد علوم واجب را بحث می‌کنیم که آیا در تعلم علوم واجب و جوب از آن به تعلیم سرایت می‌کند یا نه؟

ادامه ادله سرایت حکم تحریم

ادله‌ای ذکر کردیم که حکم تحریم از تعلم به تعلیم و از یادگیری و فراگیری به یاد دادن و آموختن و تعلیم هم سرایت می‌کند پنج دلیل ذکر کردیم.

دلیل ششم

دلیل ششم روایاتی است که با دو عنوان در ادله وارد شده است. طبق شماره ادله حرمت تعلیم علوم حرام، دلیل ششم و هفتم دو گروه از روایاتی است که می‌خواهیم بحث کنیم.

روایت اول

یکی روایاتی که می‌گوید «مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ، كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارٍ مِنْ عَمَلٍ بِهِ، وَلَا يُنْقَصُ أُولَئِكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا»^۱ یکی این است و یکی هم «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَلَيْهِ وَزْرُهَا وَ وَزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا»^۲ عین تعبیر روایت را بیاوریم ایما حق من عبادالله «سن سنة الظلاله یا سنة سیئه کان علیهم مثل اوزار من فعل ذلک» چند روایت دارد که بعد می‌خوانیم.

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.

^۲ - مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۴۵۸.



تقریر دلیل ششم

تقریر اجمالی و اولیه دلیل ششم این است که تعلیم باب ضلال یعنی آموزش دادن چیزی که شخص را به گمراهی می‌کشاند که مصداق آن هم محرمات اولیه است، مثلاً اگر کسی بگوید تعلم سحر حرام است و هم چیزهایی که به عنوان ثانوی حرام است مثلاً می‌داند که اگر به او یاد بدهد بمب اتمی درست می‌شود و جمع زیادی کشته خواهند شد، یا این علم را یاد دهد جمعی در شبهاتی قرار می‌گیرند که به گمراهی کشیده می‌شوند، روایت می‌فرماید که این کار حرام است و فرد را مبتلای به گناهانی می‌کند که آن شخص مبتلا است یعنی دقیقاً او هم در گناهی که فاعلین این فعل حرام مرتکب می‌شوند مشارکت دارد. آدرس روایت و سند را عرض می‌کنم و نکاتی در دلالت آن هست که بیان می‌کنم وسائل الشیعه ۲۰ جلدی، جلد ۱۱، کتاب امریه معروف و نهی از منکر ابواب الامر و النهی باب ۱۶ حدیث دوم، عنوان باب این است «باب استحباب الاقامه السنن الحسنه و اجراء عادات الخیر بل امر بها و تعلیمها و تحریم اجراء عادات شفع...» روایاتی که در این باب آمده مشتمل بر دو دسته از روایات است منتهی ما طرف منفی را گفتیم طرف خیر هم آمده که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

سؤال:

جواب: بله نظیر «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده ۲) است.

روایت دوم

روایت دوم از اصول کافی نقل شده است و عنه عن احمد عن محمد بن عبد الحمید عن العلاء بن رضین عن عن ابی عبیده الحزاء عن ابی جعفر (ع) قال: «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى، فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ،» در ثوابهای کار نیکی که آموزش داده است سهیم است مثلاً به او قرآن یاد داده است، حدیث به او آموخته است یا هنری را به او یاد داده که به نفع دیگران است، «وَلَا يُنْقَصُ أَوْلَئِكَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئاً،» از افراد عامل هم اجری کاسته نمی‌شود یعنی دفع این توهم می‌کند که معنای مشارکت او در آن ثواب‌ها این نیست که از آن‌ها کاسته می‌شود و به او می‌دهند، بلکه طبق وعده‌های الهی و استحقاق‌ها بهره‌مند می‌شوند و شخصی هم که در فراگیری آن‌ها نقشی داشت در آن سهیم است بدون اینکه «يُنْقَصُ أَوْلَئِكَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئاً،» این در طرف تعلیم ابواب هدایت است.



«مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أُوزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ» کسی باب ضلالی را آموزش بدهد اینجا هم دارد «وَلَا يُنْقَضُ أُولَئِكَ مِنْ أُوزَارِهِمْ شَيْئًا»^۲ چیزی از اوزار آنها کاسته نمی‌شود. تعبیر «علم باب هدأ یا باب ضلال» یک روایت است. مثلاً در روایت نهم دارد که «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى، فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ» که بیشتر به «سن سنته السیئه یا حسنه» برمی‌گردد که علم باب هدأ یا علم باب ضلال، تعبیر علم باب هدأ او باب ضلال یک روایت است این روایت «عنه عن احمداً محمد بن عبد الحمید عن العلاء بن رضین عن ابی عبیده حذاء» ظاهراً از نظر سندی درست باشد تردیدی روی محمد بن عبد الحمید است که باید مراجعه کرد تا ببینیم توثیق دارد یا ندارد، به نظر توثیق دارد بنابراین سند این روایت درست است.

بررسی سندی روایت

از نظر سندی نکته‌ای ذکر می‌کنم که در آینده در جاهای مختلف فقه باید به آن توجه بکنیم، اینجا سند اینطور است «عنه عن أحمد عن محمد بن عبد الحمید عن العلاء بن رزین عن ابی عبیده الحذاء عن ابی جعفر قال» همان طور که در رجال ملاحظه کرده‌اید دو نوع توثیق داریم؛ توثیق خاص و توثیق عام، در مقدمه معجم الرجال حدیث آقای خوئی این بحث‌ها آمده، مثل اینکه آقای سبحانی چنین کتابی دارند مقدمه معجم الرجال الحدیث آقای خوئی کوتاه است ولی بحث‌های خوبی دارد، تنقیح المقال مرحوم مامقانی هم خاتمه‌ای دارد که بحث‌های رجالی خیلی خوبی دارد. در هر حال توثیق تقسیم می‌شود به: توثیق عام و توثیق خاص.

توثیق عام انواعی دارد - نمی‌دانم وارد این بحث بشوم یا نه چون در آینده بناست که ادامه داشته باشد اینجا یقین ندارم که مصداق این قاعده است ولی قاعده ممکن است اینجا هم مصداق داشته باشد توضیح کوتاهی بدهم - در توثیق‌های عام قاعده‌ای به نام قاعده تبدیل سند داریم و گاهی تعویض سند هم می‌گویند برای اینکه قاعده روشن شود و در مباحث مختلف فقهی و روایی هم خیلی مؤثر است.

باید در مقدمه به این نکته توجه کنیم: در تهذیب و استبصار مواجه با دو نوع سند هستیم؛ گاهی در روایت سند تام حدیثی ذکر می‌شود، این چیزی است که در تهذیب و استبصار داریم که شیخ می‌گوید که مثلاً «عن احمد بن محمد عن ابیه المحدث بن محمد بن احمد عن ابی عبدالله برقی» تمام سند از شیخ تا به امام برسد ذکر می‌شود، یک

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.



نوع هم هست که بخشی از سند ذکر می شود ولی از ابتدا قسمتی حذف می شود یعنی شیخ می دیده است که مثلاً در هزار حدیث، مثلاً او از علی بن ابراهیم نقل می کرده او هم از ابراهیم بن هاشم مثلاً از حریز ... بعد می دیده که علی بن ابراهیم عن ابراهیم بن هاشم در هزار روایت هست، آن وقت در هزار روایت خلاصه کرده است می گوید بسندی عن مثلاً حریز... سند افتاده را آخر تهذیب و استبصار ذکر می کند، گاهی صدوق هم این کار را انجام می دهد این در تهذیب و استبصار من لایحضر الفقیه هم هست در اصول و فروع کافی چنین چیزی نیست. ذکر بخشی از سند و حذف بخش دیگر از سند است که بخش مشترک را حذف می کند به عنوان مثال «علی بن ابراهیم عن ابراهیم بن هاشم عن النوفلی عن السکونی» گاهی شیخ از اینجا شروع می کند و به سکونی و امام صادق (ع) می رسد و همه را ذکر می کند، ولی گاهی می بیند که این بخش از سند یا بیشتر یا کمتر - این متفاوت است گاهی دو نفر است، سه نفر است - این بخش در هزار حدیث، پانصد حدیث مشترک است و این را از یک اصلی، کتابی یا از چند کتاب گرفته ولی در آن کتاب ها بخشی از سند حالت مشترک بوده، این بخش از سند را حذف می کند، جابجا تکرار نمی کند، فقط شیخ یا صدوق می گوید بالسندی عن النوفلی، بالسندی عن النوفلی را در پانصد، هفتصد یا هزار مورد تکرار نمی کند بلکه در آخر، آخر کتاب مشیخه تهذیب یا مشیخه من لایحضر، اصلاً مشیخه که می گویند یعنی همین، اصطلاح رجالی است. آخر کتاب می گوید که «کلما رویته عن النوفلی فأرویه مثلاً عن علی بن ابراهیم عن ابراهیم بن هاشم».

پس به جای تکرار در چندین روایت بخش تکراری را حذف می کند و آخر یک آدرس و ارجاع کلی می دهد، این را بدانید هر جایی که گفتم بالسندی عن مثلاً عن نوفلی یعنی قبلی ها این ها هستند، بین من تا راوی چون چندین سال فاصله است بین من و او آن دو سه نفر واسطه هستند، این می شود مشیخه تهذیب و استبصار و من لایحضر، کافی ندارد ولی مشیخه دارد، مشیخه یعنی بیان مشایخ و رواتی که در نقل حدیث حذف می کند و در آخر بیان می کند که سند من این است. ده ها راوی داریم که صدوق یا مرحوم شیخ از آن ها نقل می کنند منتهی واسطه خورده است، وسایط را در مشیخه آخر آن ذکر می کند.

گاهی فقط یکی از آخر را ذکر می کند کل قبلی ها مشترک است مثلاً ۴۰-۵۰ روایت بوده آن ها را ذکر نمی کند می گوید بالسند «عن السکونی عن الصادق (ع)» ولی از آن طرف جایی نداریم که حذف شود. تا اینجا چیزهای واضحی است که وجود دارد و فقط من یادآوری کردم که توجه به این باشد. بنابراین وقتی بگویم بالسندی از فلان،



یا به اسنادی از فلان، یعنی این وسط راویان مشترک بین اخبار زیادی بودند که حذف شده و باید سراغ مشیخه رفت و آن را دید، البته گاهی یک سند دارد، گاهی هم وقتی می‌گویند بالسند عن نوفلی ۲-۳ سند دارد چون مشترک بوده همه را حذف کرده است و بر اساس آن صحت و سقم و درستی آن تشخیص داده تا اینجا امر جافانده‌ای است و در رجال و این‌ها بحثی ندارد و بسیار هم روشن است اما یک بحثی به نام قاعده تبدیل سند و تعویض سند داریم. این دو نوع حالتی است که در آنجا می‌بینیم، گاهی سند تام ذکر می‌شود و گاهی بخشی از آن حذف می‌شود و باید به مشیخه مراجعه کرد، نوع سوم وجود دارد که به خود تهذیب و استبصار بر نمی‌گردد - همان‌طور که می‌دانید - مرحوم شیخ کتابی به نام فهرست دارد که یکی از چند کتاب اصلی رجال ما است رجال نجاشی و کشی و فهرست و قضائری... این‌ها چهارتا از کتاب‌های اصلی رجال ما است؛ فهرست کتاب روایی نیست بلکه یک کتاب رجالی است یعنی برای پاسخ به آن‌هایی که می‌گفتند شیعه کتاب ندارد، رجال بزرگی ندارد، ایشان کتابی نوشت و فهرست، اسامی روات و محدثینی که کتابی داشتند، روایات زیادی نقل کردند را در فهرست جمع کرده آن وقت در فهرست در بعضی از موارد وقتی که نام یک کسی را می‌برد مثلاً گاهی نام یونس بن عبدالرحمن را برده است، وقتی که وارد شرح حال او می‌شود در بعضی از موارد شیخ تعبیری به این شکل دارد «اخبرنی بجمع کتبه و روایاته» مثلاً می‌گوید اخبرنی الف عن باء عن جیم عن دال تا به امام می‌رسد، یک سندی را ذکر می‌کند، تعبیر آن، این است که «اخبرنی بجمع کتبه و روایاته این سند» سند را ذکر می‌کند، این تعبیر در همه‌جا نیست من جمع‌آوری کرده‌ام در سال ۶۷ و ۶۸ این‌ها آن وقت درس آقای تبریزی می‌رفتیم - یک رساله مفصلی نوشتم که چاپ نشده است، دو سه بار تا مرز چاپ بردم ولی چون وسواس دارم برگرداندم - رساله ۷۰-۸۰ صفحه‌ای است که بحث رجالی مبسوطی دارد کل فهرست را تتبعی کرده‌ام فکر می‌کنم حدود ۶۰-۷۰ نفر از روات است که شیخ این تعبیر را درباره آن‌ها دارد و می‌گوید «اخبرنی بجمع کتب روایات این آقا، این افراد» با این ترتیب و با این سلسله سند مثلاً در یک روایتی در تهذیب یا استبصار می‌بینیم که آمده این آقا می‌گوید فلان روایت را نقل می‌کنم از باء، از جیم، از یونس بن عبدالرحمن، - این مقدمه را داشته باشید - شما یک روایتی می‌بینید که در تهذیب یا استبصار سندی ذکر کرده است بعد می‌بینید که مثلاً باء یا جیم ضعیف است و لذا به این نمی‌شود اعتماد کرد، روایتی می‌خوانید و سند آن را می‌بینید، می‌بینید که در این سند ضعیف است؛



اما سندی که اینجا آمده است، مثلاً بگویند این از ظاء، حاء، طاء از یونس بن عبدالرحمن، بعد می‌بینیم حاء و طاء ضعیف هستند اما سندی که اینجا آمده است همه تا یونس می‌رسد و درست است، عن دال، عن یونس بن عبدالرحمن، سؤالی که اینجا وجود دارد این است که سند خاصی که اینجا ذکر شده است مشتمل بر روات ضعیفی است، اما سندی که می‌گویند همه کتب و روایات یونس را من با این سند نقل می‌کنم، اگر آن عام باشد. درواقع می‌خواهد بگوید که درواقع هر جایی از این کتاب از یونس هر چه نقل می‌کنند این سند را به آن دارند، اینجا که این سند را ذکر کرده چون سند خاص بوده همه را اینجا ذکر کرده است اما یک سند عام مشترک تا یونس دارد که در اینجا ذکر کرده است. می‌گویند اگر این اطلاق داشته باشد سند را تبدیل می‌کند و تعویض سند می‌شود، یعنی می‌شود ما به جای این سند، این را برداریم، آن را جای آن بگذاریم سند درست را بگذاریم جای این و این روایت درست بشود به این قاعده، قاعده تبدیل سند یا تعویض سند می‌گویند، یعنی مرحوم شیخ روایاتی که از یونس یا سی و چهل نفری که قاعده کلی برای آن‌ها ذکر کرده است، روایاتی که از این‌ها نقل می‌کند هر جایی سند ویژه‌ای داشته است این را در روایت در تهذیب یا استبصار آورده است، اما یک سند عام مشترک کلی دارد که هر جایی تکرار نکرده است، حتی در مشیخه هم ندارد ولی در کتاب فهرست گفته که این یادآوری را به شما بکنم که هر چه از یونس نقل می‌کنم این سند را به آن داریم، درست است که اسم این سند آنجا نیامده است ولی نقل از یونس است و لذا می‌تواند جای این سند را بگیرد و ضعف این را جبران بکند.

بررسی قاعده تبدیل سند

رساله ۷۰-۸۰ صفحه‌ای ادله‌ای برای این اختلاف بین رجالیون و علمای ما است که آیا قاعده تبدیل سند درست است یا درست نیست؟ قاعده تبدیل سند یعنی وام گرفتن از اسناد عام و مشترک مرحوم شیخ در فهرست برای جبران سندهای خاص ضعیف در روایات، آوردن و وام گرفتن سند کلی برای اینجا، این مثل این است که من با دو سه واسطه درست یک مطلب خاصی را از حضرت امام (ره) نقل می‌کنم، ولی یک جایی می‌گویم که هر چه من از امام نقل می‌کنم با این سند نقل می‌کنم فرض می‌گیریم که آن سندی که کلی می‌گویم یک سند معتبر هم هست؛ سندی که راجع به فلان موضوع می‌گویم از آقای الف، از باء، از امام نقل می‌کنم در این سند طرف می‌بیند که الف قابل‌اعتماد نیست و لذا نمی‌تواند در این نقل به من اعتماد بکند، منتهی در جای دیگری به صورت عام می‌گویم هر چه از امام نقل کردم مثلاً از آقای جوادی، از امام نقل می‌کنم، چون گفتم هر چه از ایشان نقل می‌کنم از این سند



است، می‌گوید این داستان را که برای من نقل کرد، گفت که از او، از او نقل می‌کنم ولی در کلام مفصلی یک قاعده عمومی به من داد که آن قاعده عمومی همه نقل‌های من را از امام شامل می‌شود، این تبدیل سند شد یعنی آن سند عام جای این سند خاص را گرفت یا به تعبیری که مرحوم شهید صدر و این‌ها دارند گاهی تعویض سند می‌گویند و گاهی هم تبدیل سند می‌گویند. تصویر مسئله این است.

اقسام توثیقات

اینکه قاعده تبدیل سند درست است یا درست نیست به عنوان یکی از قواعد توثیق عام می‌گویند، گفتیم توثیقات به دو قسم تقسیم می‌شوند:

۱- توثیق خاص

توثیق خاص این است که نجاشی یا شیخ می‌گوید که ثقة؛

۲- توثیق عام

توثیق عام این است که با یک قاعده کلی افرادی را توثیق بکنیم منتهی توثیق عام دو قسم است:

انواع توثیق عام

۱- یک نوع راوی را تصحیح می‌کند مثلاً می‌گوید هر کسی که نام او در کتاب کامل الزیارات ابن بابویه یا در تفسیر علی بن ابراهیم آمده این آدم ثقة است یا هر کسی که ابن ابی عمیر از آن نقل می‌کند ثقة می‌شود، این یک توثیق عام است که با یک قاعده کلی افراد نامعلوم ثقة می‌شوند چون ابن ابی عمیر نقل کرده یا اسم او در کامل الزیارات آمده است این توثیق عامی است که راوی را توثیق می‌کند.

۲- یک نوع توثیق عام هم داریم که توثیق راوی نیست، قاعده عمومی است که روایت را مورد وثوق قرار می‌دهد نه اینکه بگوید این درست و این درست است، بلکه می‌گوید یک سند معتبر کلی داریم که جای این را می‌گیرد این یک نوع توثیق عام است منتهی نه توثیق عام، فرض این است که روایتی که اینجا هست ضعیف هستند و با قاعده کلی هم نمی‌شود این‌ها را توثیق کرد، منتهی سند مؤثقی را جای این سند قرار می‌دهیم.



این هم یک نوع قاعده عمومی است که روایت را تصحیح می‌کند درواقع اینجا توثیق اشخاص نیست تبدیل سند ضعیف به سند معتبر است منتهی با یک قاعده عمومی، اینکه این قاعده درست است یا درست نیست، محل بحث است و بحث‌های بسیار متعددی دارد. نمی‌دانم آقای سبحانی در کتابش بحث کرده یا نکرده است.

-نسخه‌ای از آن نوشته‌هایم را بدهم ببینید- اصل این محل اختلاف است که آیا عموم و شمول این، این نوع موارد را هم می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ اختلاف به این است که بعضی می‌گویند که «اخباری بجمیع کتبه و روایات» در کتب بحثی نیست و اطلاق دارد هر چه کتاب نقل بکند می‌گیرد، روایاتش هم جایی این را می‌گیرد که سند خاص نباشد، اما اگر سند خاص باشد شاید جای آن را نگیرد. البته تمایل جدی من به این است که این را قبول داشته باشیم، نمی‌خواهم بحث رجالی بکنم فقط می‌خواستم طرح بحث بکنم.

۳- نوع سوم این است که سند تام نیست، بخشی از سند هم نیست، سند کامل است ولی تبدیل سند خاص به سند عام در کتاب فهرست یا جایگزینی آن سند عام به جای این سند خاص.

یک دیدگاه این است که قبول ندارد، یک دیدگاه تبدیل سند را قبول دارد و یک دیدگاه فراتر از قبول در حد کتاب تهذیب و استبصار، می‌گوید این را حتی در کتاب من لایحضر و اصول کافی هم می‌توانیم بیاوریم یعنی می‌شود به غیر از کتاب‌های خود شیخ به کتاب‌های صدوق و کافی و من لایحضر هم تعمیم داد. این خیلی عجیب است که نظر دوم می‌گوید می‌شود این سند عام را به روایاتی که در تهذیب و استبصار آمده تسری داد چون خود او گفته من هر چه نقل می‌کنم با این سند کلی نقل می‌کنم و آن سند شامل اینجا هم می‌شود، اما این دیدگاه حالت افراطی دارد می‌گوید فراتر از این، حتی به روایات اصول کافی و من لایحضر هم می‌شود این سند را تسری داد چرا؟

برای اینکه مرحوم شیخ من لایحضر و کافی و این‌ها را هم روایت کرده است درواقع روایات کافی روایات او هم هست و اجازه روایات یعنی این کتاب روایت من هم هست پس این حتی به کافی و من لایحضر هم تسری پیدا می‌کند اگر مرحوم کافی، کلینی یا مرحوم صدوق سندی ذکر کرده و در آن سند یونس بن عبدالرحمن آمده که در آن سند خاص اشکالی وجود دارد می‌گوییم سند عمومی شیخ حتی روایت کافی من لایحضر را هم می‌گیرد این دیدگاهی است که دفاعی از آن شده است و مرحوم شهید صدر شاید نهایتاً همین را قبول کرده باشند، آدرس بحث‌های ایشان در نوشته من هست که مرحوم شهید صدر در بحث‌های کتاب الطهاره دارد، ۵ جلد دارد که سومی را اصلاً نمی‌توانم قبول بکنم و به احتمال قوی از چیزهایی که باواسطه نقل می‌کند انصراف دارد ولی در حد



کتاب‌های خود ایشان بعید نیست این را بپذیریم. این بحث، بحث مبنایی است که وجود دارد. من مطمئن نیستم که این سند مصداقی برای این باشد.

مثلاً سند روایت دوم باب ۱۶ که عرض کردیم اینطور است که «عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ» فرض کنیم محمد بن عبدالحمید توثیق نداشته باشد اما علاء بن رزین یا ابی عبیده حذاء یکی از این‌ها از کسانی باشند که مرحوم شیخ سند مشترک و درست داشته باشد، این می‌تواند این را تبدیل بکند من چون الان یاد آمد این را نقل کردم، اینکه اینجا مصداق دارد تردید دارم و فکر می‌کنم محمد بن عبدالحمید هم توثیق دارد. پس به احتمال زیاد این روایت معتبر است. این قاعده در ذهنتان باشد باز هم در آینده مواردی می‌توانیم با آن سروکار پیدا بکنیم. این در طرف ضلالت آن است.

روایت دوم هر دو طرف را دارد: «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى، فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَ لَا يُنْقَصُ أُولَئِكَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئاً، وَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ، كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَ لَا يُنْقَصُ أُولَئِكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً»^۴ روایت اول طرف ضلال را ندارد، «محمد بن یعقوب علی بن ابراهیم احمد بن محمد البرقی عن علی بن الحکم عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر» آنجا دارد که بصیر قال سمعت أبا عبد الله ع يقول «مَنْ عَلَّمَ خَيْرًا فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ قُلْتُ فَإِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ يَجْرِي ذَلِكَ لَهُ قَالَ إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ» ذیل آن می‌گوید که اگر به همه مردم هم یاد بدهد در ثواب همه آن‌ها شریک است، «قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ قَالَ وَ إِنْ مَاتَ».

مصوبات و معاقبات

یکی از بحث‌های مهمی که در بحث‌های کلامی و در معارف مطرح است این است که مصوبات و معاقبات و این‌ها بعد از مرگ انسان ادامه پیدا می‌کند، یا نه؟ از یک طرف این روایات را دارد که بله در مواردی ثواب‌ها تزايد پیدا می‌کند یعنی حتی بعد از مرگ، فرد علو درجات پیدا می‌کند، یا تنزل پیدا می‌کند، حداقل تا قیامت این مسلم است چون بحث اینکه درجات انسان تعالی پیدا می‌کند یا تنازل پیدا می‌کند بعد از مرگ تا قیامت یک بحث است، یکی هم در خود بهشت یا جهنم است که آیا این حالت تساعدی و تنازلی ادامه دارد یا نه؟ این بحث را به دو قسم تقسیم می‌کنند؛ یکی تا قیامت، یکی هم بعد از ورود در بهشت و جهنم و سؤالی که وجود دارد این است که در

^۴ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.



روایات دارد که امروز روز عمل است و کسب مراتب و مقامات مال امروز است که در دست خود شما هست تا عمل بکنید، از طرفی روایاتی می‌گوید که بعد هم ادامه دارد که جمع آن هم روشن است. آنچه از روایات استفاده می‌شود این است که بعد از مرگ تزايد درکات یا معاقبات و مؤاخذات امکان دارد منتهی در جایی که نهایتاً به عمل خود انسان برگردد یعنی در دنیا سنت سیئه‌ای گذاشته یا باب ضلالی را آموزش داده و این ادامه پیدا می‌کند چون نهایتاً به اختیار و عمل خودش برمی‌گردد، این در طرف عقاب است؛ در طرف ثواب هم این مصداق دارد کارهای نیکی که پایه‌گذاری کرده، صدقه جاریه، فرزند صالح و این‌ها بعداً ادامه دارد و گاهی تفضلات الهی هم هست که فراتر از عمل ثوابی هم به او می‌دهد که این را باید در جای خود بحث بکنیم این روایت اشاره به این دارد که می‌گوید: «و ان مات» ادامه دارد. در روایاتی که بعد می‌خوانیم بیشتر توضیح می‌دهیم.

بررسی دلالتی روایت

روایت اول فقط در طرف تعلیم باب هدایت آمده که می‌گوید اگر باب هدایتی را به روی کسی باز کرد و آموزش داد در ثواب او شریک است و روایت دوم هر دو طرف را داد: «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى، فَلَهُ مِثْلُ أُجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَ لَا يُنْقَضُ أَوْلَئِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئاً، وَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ، كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ» یک نکته هم در سند روایت اول ذکر بکنم - چون در ادامه مباحث به آن نیاز داریم - آنجا دارد که علی بن حکم عن علی بن ابی حمزه، این علی بن ابی حمزه، علی بن ابی حمزه بطائنی است که از واقفیه است بعد از اینکه امام موسی بن جعفر (علیه السلام) از دنیا رفتند دو سه نفر از صحابه ایشان علی بن ابی حمزه بطائنی و شلمقانی و یکی دیگر - که اسمش یادم نیست - این سه نفر از رجال بزرگ و از نزدیکان امام موسی بن جعفر بودند آن‌طور که در روایات آمده است یکی از عوامل عمده این بود که نمی‌خواستند آن اموال را به امام رضا بدهند که این‌ها نظریه وقف را قائل شدند و گفتند امام موسی بن جعفر (علیه السلام) از دنیا نرفته و به امامت امام رضا معتقد نشدند و منشأ یک ضلالت بسیار گسترده‌ای شدند. واقفیه از شعب انحرافی شیعه است که الحمدلله نسل آن‌ها منقرض شده است، غیر از اسماعیلیه و زیدیه و این‌ها داریم ولی در زمان خودشان جریان واقفیه خیلی شیوع پیدا کرد و لذا امام رضا (علیه السلام) در کنار چند جریان که داشت یکی از مشکلات و درگیری‌های عمده ایشان با واقفیه بود در خیلی از نقاط تبلیغات کرده بودند و نگذاشتند که به امام رضا (ع) معتقد شوند و عجیب این است که تبلیغات طوری بود که حتی شیعیانی که به امام رضا معتقد بودند ذهن آن‌ها را نسبت به مثل یونس بن عبدالرحمن و این‌ها که مقابل واقفیه بودند مغشوش کرده



بودند، یونس بن عبدالرحمن و جمعی از بزرگان به امامت امام رضا (علیه السلام) اعتقاد پیدا کردند و این دو سه نفر به قول به وقف و هفت امامی معتقد شدند و اینکه امام موسی بن جعفر (علیه السلام) غائب شده است، هم یونس بن عبدالرحمن یک قصه خیلی جالبی دارد و بحث اخلاقی خوبی دارد که سریع بگوییم و اخلاق بحث باشد که ظاهراً در رجال نجاشی آمده باشد، می گوید محضر امام رضا (ع) بودم، در منزل را زدند حضرت یا کسی در را باز کردند دیدند که عده ای از شیعیانی که واقفی هم نبودند، خدمت امام رضا (علیه السلام) آمدند منتهی علی بن حمزه بطائنی و شلقمانی خیلی علیه یونس بن عبدالرحمن تبلیغ کرده بودند و ذهن شیعیان واقعی را نسبت به یونس بن عبدالرحمن مغشوش کرده بودند امام رضا (علیه السلام) این را می دانست به یونس گفت که تو در اتاق دیگر برو، یونس بن عبدالرحمن، رفت در اتاق دیگر نشست، حضرت تقیه کرد این ها پشت اتاق نشستند و او آن طرف حرفه ای این ها را می فهمید، شروع کردند به بدگوئی از یونس بن عبدالرحمن، خیلی بد گفتند امام رضا (علیه السلام) چون می دید اثری ندارد، دفاعی نکرد بعد می گوید وقتی که این ها بیرون رفتند من گریه می کردم آمدم خدمت امام رضا (علیه السلام) گفتم این ها این همه چیز می گفتند و شما هم چیزی نگفتید «انی عدات عن مقاله الهدا» عقیده ما با این ها یک چیز است ولی این قدر به من بد گفتند، جالب است که امام رضا فرمودند: آیا تو راضی نیستی که امامت از تو راضی باشد، می گوید مگر شما از من راضی هستی، می فرماید بله می گوید برای من همین کافی است که شما از من راضی باشی هر کس هر چه می خواهد بگوید، این قصه خیلی نکات اجتماعی و اخلاقی متعددی دارد. در هر حال علی بن ابی حمزه بطائنی از پایه گذاران وقف است که امام رضا (علیه السلام) او را لعن کرد در حالی که در زمان امام موسی بن جعفر از بزرگان صحابه بود.

بررسی رجالی علی بن ابی حمزه

- این که می شود به روایات علی بن ابی حمزه بطائنی اعتماد کرد یا نه؟ سه قول است:
- یک قول این است که علی بن ابی حمزه بطائنی به لحاظ نقل روایات ثقه است.
- قول دوم این است که مطلقاً نمی شود به روایات او اعتماد کرد؛
- قول سوم هم تفصیل است.

می گویند روایاتی که زمان امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرده است، زمان سلامت حال بوده و می شود اعتماد کرد و آنچه بعد از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) است نمی شود اعتماد کرد، ما قول سوم را قبول داریم



منتهی می‌گوییم غالباً نمی‌شود تشخیص داد کی نقل کرده است، موارد نادری اگر قرینه پیدا بکنیم که زمان امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرده است و در سلامت حال بوده، اما غالباً نمی‌شود تشخیص داد از جمله مثل همین‌جا، ما چه می‌دانیم که این آقا از او در زمان امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرد یا زمان امام رضا (علیه السلام) مثلاً علی بن حکم آن زمان بوده و بعد هم بوده و خیلی قرینه‌ای ندارد، اگر قرائن خاصی پیدا بشود چرا، ولی اینجا قرینه‌ای ندارد و لذا اعتبار سندی روایت اول این باب محل اشکال و خدشه است آن وقت ابی بصیر هم فقط یک نفر بعد از اوست که از کسانی هم نیست که بشود قاعده تبدیل سند راجع به آن درست کرد پس روایت قبلی معتبر نیست. ولی روایت دوم معتبر است. ان شاء الله بحث بعد راجع به این است که بخواهیم به این دو دسته روایات تمسک بکنیم برای اینکه تعلیم علوم محرم و اعمال محرم حرام است آیا این روایات دلالت می‌کند، نمی‌کند حدود دلالت آن ۵-۶ نکته کلیدی اصولی داریم که ان شاء الله در جلسه بعد صحبت خواهیم کرد.

«و صلی الله علی محمد و آله الاطهار»